

بی تردید شعار " جدایی دین از دولت " شعاری است که اولین بار از سوی بورژوازی در دوره های از مبارزه طبقاتی برای عقب راندن قدرت کلیسا و روحانیت و برای تحکیم و تثبیت سلطه سیاسی خود طرح گردیده است . بورژوازی با طرح این شعار موفق می گردد توده ها را بر علیه دستگاه روحانیت و کلیسا بسیج نماید و نیروی مهمی را سازماندهی کند . نگاهی به تاریخ مبارزه طبقاتی روشن گر این موضوع است که خواست " جدایی دین از دولت " در اواخر قرن هیجدهم در انقلاب بورژوازی فرانسه ۱۷۸۹ طرح می گردد و چند سال بعد یعنی در سال ۱۸۹۵ به تصویب دولت انقلابی می رسد . ولی در همان دوره و پس از چند سالی مجددا این خواست از سوی حامیان آن لغو می گردد و همانند بسیاری از مطالبات عمومی مردم به فراموشی سپرده می شود . ولی از آن تاریخ به بعد دیگر هر جنبش واقعا دموکرات و انقلابی نمی توانست نسبت به این شعار یعنی خواست " جدایی دین از دولت " بی تفاوت بماند ، از اینرو در هر جنبش انقلابی و در هر برآمد توده ای به عنوان یکی از مطالبات پایه ای طرح می گردد .

طبقه کارگر که با زایش بورژوازی پا به عرصه حیات می نهد ، از همان ابتدای شکل گیری خود از یک سو هر چند بطور پراکنده و منفرد و سازمان نیافته ، در پیکار با بورژوازی قرار می گیرد و از سوی دیگر عملا در کنار بورژوازی برای تحقق مطالبات عمومی از جمله همین خواست " جدایی دین از دولت " وارد پیکار و مبارزه بر علیه دشمن دشمن خود می شود . مارکس در باره این دوره از مبارزات کارگری چنین می گوید : " کارگران در این مرحله هنوز توده نامنسجمی را تشکیل می دهند که در سراسر کشور پراکنده و در اثر رقابت با یکدیگر متفرق هستند . حتی اگر جایی نیز با هم متحد می شوند تا گروه های فشرده تری را بسازند ، این امر هنوز پیامد اتحاد فعالانه خود آن ها نیست ، بلکه نتیجه اتحاد بورژوازی است که برای دست یابی به اهداف سیاسی خاص خویش ناگزیر تمام پرولتاریا را به حرکت وا می دارد و به علاوه هنوز قادر است چند صباحی این کار را بکند . بنابراین ، در این مرحله ، پرولتراها با دشمن خود نمی جنگد ، بلکه با دشمن دشمن خود ، یعنی بقایای سلطنت مطلقه ، مالکان ، بورژواهای غیر صنعتی و خرده بورژوازی ، پیکار می کنند . بدین سان ، تمام جنبش تاریخی در دستان بورژوازی متمرکز می شود ، هر پیروزی ، که به این نحو کسب شود ، پیروزی بورژوازی است . " (۱)

اما بورژوازی از به میدان آمدن طبقه کارگر نمی توانست استقبال نماید . چرا که بورژوازی تنها قصد استفاده کردن از نیروی او برای عقب راندن قدرت کلیسا و روحانیت را داشت ، تا بلکه بتواند تمام موانع سر راهش را بردارد و بدون هیچ مشکلی سرمایه اش را در همه جا بگستراند . از اینرو با دیدن طبقه ای که خود بوجود آورده اش بود به وحشت می افتد . اما راه گریزی از آن نبود ، سرمایه برای سود بیشتر از یک سو می باید نیروی کار بیشتری را بکار می گرفت و از طرفی دیگر برای فروش کالاهای تولید شده به بازار احتیاج داشت . او برای دست یابی به این هدف به همه جا ی کره خاکی کشیده می شود و نفوذ خود را در سراسر کره زمین می گستراند ، " همه جا جا خوش می کند ، با همه جا ارتباط می زند . به نسبتی که بورژوازی ، یعنی سرمایه ، رشد می کند طبقه کارگر ، نیز رشد می کند ، مبارزه و نبرد او با سرمایه داری از همان هنگام زایش او آغاز می شود ، به تدریج از حالت پراکنده اولیه بیرون می آید ، در تداوم مبارزه رقابت های اولیه بین طبقه کارگر از بین می رود و متمرکز و متشکل می شوند . " از اینرو او با رشد و گسترش خود ، هر چه بیشتر طبقه کارگر را متمرکز و متشکل می کند . و گورکن های خود را بوجود می آورد و سازمان می دهد .

سرمایه داری که تا قبل از آن پیشتر مبارزه با باقی مانده های جامعه فتودالی بود ، از وحشت از دست دادن هست و نیست خود (یعنی مالکیت خصوصی) به هر کاری دست می زند ، تا بتواند طبقه کارگر را به عقب راند و پراکنده سازد . از اینروست که تمام دستاوردهای دیروزی مبارزه را زیر پا لگد مال می کند . برایش یک چیز مهم است ، حفظ مالکیت خصوصی ، حفظ سرمایه . بدون نیروی کار سرمایه نخواهد توانست نه سرمایه اش را حفظ کند و نه بر آن بیفزاید . او بناچار از یک طرف باید شرایطی ایجاد کند تا بتواند از نیروی کار به نحو بهتری استفاده کند و از طرفی دیگر نمی تواند نسبت به شورش و مقاومت کارگران بر علیه خود بی توجه باشد . از اینرو او برای درهم شکستن شوش های کارگری از هیچ اقدامی حتی دست اتحاد به سوی شیطان کوتاهی نخواهد کرد . تاریخ دویست ساله گذشته مبارزه طبقاتی اثبات گر این ادعاست .

در جامعه سرمایه داری طبقه کارگر بنا به موقعیت خود در تولید شرایط متشکل شدن را دارا است و می تواند بعنوان یک طبقه در میدان مبارزه طبقاتی حضور فعال داشته باشد و نقش خود را که متلاشی کردن نظام کارمزدی است ایفاء نماید . از اینروست که ما کمونیستها بر این اعتقاد هستیم که طبقه کارگر می تواند نظام سرمایه داری را از بین ببرد ، و هیچ نیروی غیر از او قادر به چنین کاری نیست . نیروهای دیگر درگیر در مبارزه طبقاتی ، منافع طبقاتی شان اجازه چنین کاری را به آن ها نمی دهد . آنها نفع شان در حفظ نظام سرمایه داری است و اگر در بعضی مقاطع و شرایط با طبقه سرمایه دار درگیر می شوند ، نه از آن جهت که خواهان درهم شکستن و متلاشی کردن آن باشند ، بلکه در بهترین حالت سرمایه داری را بدون چهره زشت او ، بدون فقر و فلاکت و بیکاری که ایجاد می کند می خواهند . از اینرو همه طبقات دیگر خواهان حفظ نظام کارمزدی می باشند و تنها طبقه کارگر که خود با سرمایه وجود آمده است و هیچ نفعی در حفظ نظام جهانی سرمایه داری ندارد خواهان درهم شکستن آن است .

طبقه کارگر برای رسیدن به این هدف سلاخی جز سازماندهی ندارد . آنها در روند مبارزه طبقاتی از یک سو به متشکل کردن خود به عنوان یک طبقه می پردازند و از سوی دیگر توانایی خود را برای هدایت و هژمونی جنبش توده ای نشان می دهند . و این بدون برنامه سیاسی روشنی که بر خواسته از شرایط مشخص زندگی اش می باشد شدنی نیست . قاعدتاً در چنین برنامه ای دودسته از مطالبات مشخص می گردد . یک دسته که تنها طبقه کارگر از متحقق شدن آنها سود خواهد برد . دسته ای دیگر که غیر از طبقه کارگر اقشار و طبقات دیگر نیز ذینفع هستند . اما باید توجه شود که هر دو دسته از این مطالبات از منافع طبقاتی کارگران منتج می شود . از اینرو کمونیستها نمی توانند نسبت به مطالباتی که این اقشار و طبقات غیر کارگری نیز از آن سود می برند بی توجه و بی تفاوت باشند و چنین فکر کنند که این دسته از خواستهها قابل دفاع و مبارزه از سوی طبقه کارگر نیست . اگر چنین بیندیشیم باید به این نتیجه رسیم که طبقه کارگر نباید مدافع لغو اعدام و یا آزادی های بی قید و شرط سیاسی و یا آزادی احزاب و تشکل و یا آزادی پوشش و مسافرت و از جمله جدائی دین از دولت و دهها خواست دیگر که بیرون از محیط کار و کارخانه مطرح است باشد و آنها را در برنامه سیاسی خود بگنجانند . حال آنکه اگر اندکی دقت شود هر آدم عاقلی پی به این مطلب خواهد برد که در وهله اول طبقه کارگر است که از تحقق چنین خواست های سود خواهد برد .

طبقه کارگر با چنین نگرشی است که تمامی این مطالبات عمومی از جمله جدائی دین از دولت را طرح می کند و برای تحقق آن قاطعانه نیز تلاش خواهد کرد .

چنین نظری هیچ تناقضی با نظرات مارکس و لنین و روزا لوکزامبورگ و با دیگر رهبران کارگری ندارد . برای اینکه این موضوع روشن گردد . در زیر به موضع گیری مارکس و لنین در پیرامون این موضوع می پردازم . از مارکس شروع می کنم . مهمترین مقاله ای که مارکس در این باره موضع گیری می کند مقاله مسئله یهود است و من هم از همین نوشته استفاده می کنم . پیش زمینه مقاله چه بود ؟

در آلمان اوئل قرن نوزدهم انقلاب فرانسه روی بخش عظیمی از مناطق یهودی نشین اثرات عمیقی می گذارد و یهودیان موفق می گردند تا اندازه ای از حق و حقوق شهروندی بدست آورند . اما پس از فروکش کردن اثرات انقلاب و روی کارآمدن از سالهای ۱۸۱۵ به بعد و روی کار آمدن ارتجاع در آلمان ، تمام دستاوردهای یهودیان نیز از بین می رود . در اوئل دهه ۱۸۴۰ مجدداً یهودیان خواهان حقوق برابر با شهروندان مسیحی می گردند . در گرماگرم همین مسائل بحث های داغی بین هگلی های جوان پیرامون این موضوع صورت می گیرد . برونوباوئر یکی از چهره های سرشناس هگلی های چپ در مقابل خواست برابری حقوقی یهودیان با شهروندان مسیحی از موضعی به ظاهر چپ بر علیه خواست یهودیان موضع گیری می کند و بر این اعتقاد پای می فشارد که مشکل مردم آلمان ایجاد حقوق برابر مابین یهودی و مسیحی و یا هر مذهب دیگری نیست بلکه خود مذهب است و راه رهایی آلمانی ها از بین بردن دین هم دین مسیحی و هم دین یهودی می باشد . برونوباوئر بر این اعتقاد بود که یهودی با طرح چنین خواستی فقط خودش را در نظر دارد و چنین فکر می کند که مسیحی آزاد است و از دولت مسیحی آزادی می خواهد . او کلید تحولات اجتماعی و سیاسی را در نابودی و از بین بردن دین می دید و نه بر عکس . مارکس در همین دوره مقاله ای در رابطه با نقد نظرات برونوباوئر می نویسد . کل مضمون مقاله مارکس این است که یهودی می تواند از حق برابر با مسیحی برخوردار باشد مشروط به آنکه دولت خود را از دین رها سازد . در چنین حالتی دین راهی خانه می گردد و به یک امر خصوصی تبدیل می شود. در همین مقاله مارکس برای نمونه بعضی از ایالات در امریکای شمالی را

مثال می آورد که دولت از نظر سیاسی کاملاً مستقل از هر دینی بوده است. او در همین مقاله می گوید: "بنابراین ما همراه با باوئر به یهودیان نمی گوئیم: شما نمی توانید از نظر سیاسی رها شوید مگر آن که به طور ریشه ای خود را از یهودیت رها کنید. بر عکس ما به آنها می گوئیم: از آن جا که شما بدون قطع پیوند کامل و پیگیر از یهودیت می توانید از نظر سیاسی رها شوید، پس نتیجه می توان گرفت که رهایی سیاسی به خودی خود به معنی رهایی انسان نیست." (۲)

البته مارکس در همین کتاب و همچنین در خانواده مقدس می گوید که جدایی دین از دولت فی النفسه به معنای رهای انسان نیست، بلکه نشانه حقوق شهروندی است، رابطه دولت و مردم است. چنین چیزی به خودی خود کمال بیار نمی آورد. تنها نشان می دهد که انسان بدون اینکه از دین رها ی یابد، دولت می تواند از دین جدا شود. انسان با راندن مذهب از حوزه عمومی به حوزه خصوصی روابط قانونی، خود را از نظر سیاسی از مذهب رها می کند. از نظر مارکس این گام عظیمی به پیش است و نمی توان نسبت به آن بی توجه بود. ولی پایان مبارزه و شکل نهایی رهایی انسان نیست. بنابراین مارکس در همین دو کتاب مواضع خود را در رابطه با مسئله دین مشخص می کند. او از یک سو حق و حقوق شهروندی را به رسمت می شناسد و حتی از اعلامیه حقوق بشر ۱۷۹۱ نقل و قول می آورد تا ثابت کند که وجود دین هیچ وجه تناقضی با حقوق شهروندی ندارد و از سوی دیگر آن را حلال همه مشکلات نمی داند و تنها به عنوان گامی به پیش ارزیابی می کند.

نتیجه آنکه با این مختصر توضیح می بینیم که مارکس خواهان طرح این شعار و دفاع از آن بوده است. البته شاید بعضی ها بگویند که این مقالات در اوائل شکل گیری نظری اش نوشته شده و نمی تواند چندان اعتبار داشته باشد. ولی این موضوع نمی تواند درست باشد. مارکس هیچ گاه تا آخر عمر خود غیر از این نظر دیگری ابراز نداشت. چنانکه حتی اگر مارکس و نظرات او را به کناری بگذاریم کاری که کمون انجام داد می تواند آموزنده باشد. این خواست از سوی اولین دولت کارگری در کمون پاریس به کار گرفته می شود و در همان فردای قوانین زیر به تصویب می رسد: "کمون پاریس مقرر می دارد: ماده ۱- کلیسا از دولت جداست. ماده ۲- بودجه ادیان حذف گردد. ماده ۳- اموالی که به آنها موقوفه گفته می شوند و متعلق به جمعیت های دینی هستند، اعم از منقول غیر منقول، به مالکیت ملی در می آیند. ماده ۴- برای تعیین ماهیت این اموال، سریعاً، تحقیقی به عمل می آید، تا در اختیار ملت قرار گیرد." (۳)

در ادبیات چپ معروف است که لنین موضعی تند تر از بقیه صاحب نظران و رهبران جنبش کارگری داشته است. بد نیست که ببینیم او چه نظری در این باره داشته است. او چندین مقاله کوتاه در این باره نوشته است که در آنها بطور مبسوط نظرات خود را بیان کرده است. در زیر به آنها می پردازیم.

در یکی از این مقالات که در سال ۱۹۰۵ به نگارش در آمده است موضع سوسیال دموکراسی را چنین بیان می دارد: "دولت کاری با دین نباید داشته باشد و جوامع دینی نباید با حکومت مربوط باشند. هر کس کاملاً در انجام فرایض هر دینی که می خواهد آزاد باشد و یا آزادانه هیچ دینی را نپذیرد - یعنی آته ایست باشد، که هر سوسیالیست معمولی چنان است. افراد برحسب معتقدات دینی هیچ فرق حقوقی نباید داشته باشند. هر گونه تذکر در باره این یا آن معتقدات دینی افراد در اسناد رسمی باید بدون قید و شرط از بین برود. هیچگونه وقفی از جانب دولت به کلیسا و دین صورت نگیرد و هیچگونه پولی از جانب دولت به جوامع کلیسایی و دینی پرداخت نگردد و این جوامع باید همچون اتحادیه های افراد همفکر از قید وابستگی به دولت آزاد باشند و مستقل، و تنها با اجرای کامل این خواستها می توان به گذشته ننگین و لعنتی پایان بخشید.... جدا شدن کامل دین و کلیسا از دولت همان است که پرولتاریای سوسیالیستی از دولت معاصر و کلیسای معاصر می خواهد. انقلاب روس باید این خواست را به مثابه جزء لاینفک و لازم آزادی سیاسی عملی سازد." (۴)

فکر می کنم که هیچ احتیاجی به توضیح و تفسیر وجود ندارد و لنین در اینجا صراحتاً جدائی دین از دولت را شعار پرولتاریای سوسیالیست مطرح می کند. او در مقالات دیگر نیز از همین موضع برخوردار می کند و دین را جز حق خصوصی هر شهروندی می داند که باید از طرف دولت به رسمیت شناخته شود و حتی با سوسیالیستهای که چنین

درکی داشتند که باید دین در جامعه سوسیالیستی ممنوع شود موضع گیری انگلس را در رابطه با دروینگ به یاد می آورد که گفته بود چنین کاری " از بیسمارک هم بیسمارک تر است ". (۵)

لنین در تمام نوشته هایش در باره دین از چنین موضعی برخوردار می کند و حتی تبلیغ و ترویج بر علیه آن را مشروط به پراتیک مبارزاتی طبقه کارگر می بیند . و می گوید: " تبلیغ آتیه ایستی سوسیال دموکراسی ، بایستی تابع وظیفه اصلی آن باشد : یعنی بسط مبارزه طبقاتی توده های استثمارشده علیه استثمارگران ". او در این رابطه مثالی می آورد و می گوید : " فرض می کنیم که پرولتاریای یک منطقه مشخص و یک رشته صنعتی مشخص تجزیه می شوند به یک قشر مترقی از سوسیال دموکراتهای نسبتاً آگاه که بدیهتاً آتیه ایست می باشند - و یک قشر از کارگران عقب افتاده که هنوز با روستا و روستائیان مربوط می باشند. به خدا اعتقاد دارند ، به کلیسا می روند و حتی تحت تاثیر مستقیم روحانیون ده قراردارند و فرضاً یک اتحادیه کارگری مسیحی تأسیس می کنند . و باز هم فرض می کنیم که مبارزه اقتصادی ، در این منطقه به یک اعتصاب انجامیده است . در چنین حالتی ، فرد مارکسیست موظف است که موفقیت جنبش اعتصابی را مهم تر از هر چیز بداند . با قاطعیت علیه انشعاب کارگران در این مبارزه فعالیت نماید " (۶) با این نظر لنین نمی توان مخالفتی کرد . تنها ذهن انارشیشستی است که به هر قیمتی می خواهد تبلیغات آتیه ایستی خود را در هر شرایط بدون توجه به منطق مبارزه ی طبقاتی ادامه دهد . و به اصطلاح توده های ناآگاه و متوهم به مذهب را به یک شکل آگاه گرداند . تردیدی نیست که توهم زدایی از مذهب کاری است دایمی ؛ معهداً این فعالیت نمی تواند بی توجه به شرایط و نیازهای مبارزه در هر شرایطی به یک شکل پیش رود . و یا در رابطه با آنها ی که برای اعتقاد بودند که مذهب باید از سیاست جدا گردد با قاطعیت تمام مقابله می کند و خواهان آزادی سیاسی عناصر و نیروهای مذهبی می باشد و می گوید : " ما برای مبارزه ی طبقاتی ایستادگی می کنیم و آزادی کامل را برای هر طبقه و یا قشر اجتماعی ، از هر جنس و نوع ، هر بخش یا گروه جمعیت طلب می کنیم تا درسیاست شرکت کند دموکرات های کارگر از آزادی مبارزه ی سیاسی برای همه ، منجمله روحانیون دفاع می کنند ". (۷)

بنا براین با توجه به توضیح و نقل و قولهای آورده شده از لنین درباره مذهب روشن است که او در عین اینکه ضد مذهب بودن سوسیال دموکراسی را تأکید می کند در عین حال براین اعتقاد است که اولاً پرولتاریا باید خواهان جدائی دین از دولت باشد . دوماً نمی توان و نباید مانع شرکت دین در سیاست شد .

مواضع دیگر رهبران جنبش کارگری از جمله روزا لوکزامبورگ و دیگران نیز در همین چارچوب قرار دارد . و اگر تفاوتی در کار باشد در جزئیات است و بس . با همه آنچه گفت شد به این نتیجه میرسیم که آوردن شعار جدایی دین از دولت در برنامه احزاب چپ ، کار بسیاردرستی است و طبقه کارگر نباید از طرح این شعار غفلت کند و آن را به اپوزیسیون های غیرکارگری و بورژوائی بسپارد . چرا که ما نیز می توانیم با لنین هم آواز شویم و آن را یکی شعارهای طبقه کارگر ایران اعلام دارم . خصوصاً که در شرایط ایران که طرح این شعار می تواند بسیج کننده و سازمانگر باشد .

اما متأسفانه بعضی از رفقا چنین نظری را قبول ندارند . بد نیست که ببینیم این رفقا از چه منطقی پیروی می کنند .

دلایل آنها به قرار زیر است :

آنها براین اعتقادند که شعار جدائی دین از دولت متعلق به دوره ای از مبارزه طبقاتی که هنوز بورژوازی قدرت مسلط سیاسی را بعهده نداشت و چنین شعاری می توانست از سوی طبقه کارگر مورد استفاده قرار گیرد . در شرایط کنونی که دیگر بورژوازی در سراسر کره خاکی به قدرت مسلط سیاسی تبدیل شده است چنین ظرفیتی ندارد . آنها می گویند طرح این شعار و حمایت از آن از سوی بورژوازی از یک طرف و از طرفی دیگر پذیرش این شعار از سوی دولت های بورژوازی توهمی پیش نمی تواند باشد .

طرح مسئله بدین صورت یکسر اشتباه است . این رفقا چنین تصور می کنند که چون این شعار اولین بار از سوی بورژوازی طرح گردیده قابل طرح نیست . اگرما از همین منظر پیش رویم خواهیم دید که بسیاری از خواستهای توده ها در دوره های گذشته از سوی بورژوازی طرح گردیده است . همانند آزادی بیان و یا لغو اعدام و... بنابراین طبقه کارگر باید از طرح و مبارزه برای آنها پرهیز کند . اما واقعیت های مبارزه طبقاتی به ما یاد داده که هر مطالبه ای را

تنها و تنها از نظرمنافع طبقاتی کارگران بنگریم و ببینیم که آیا در خدمت پیش برد این مبارزه است یا نه؟ و این برای طبقه کارگر، که اولین بار از سوی چه طبقه ای چنین شعاری طرح شده اهمیتی در بر ندارد. این رفقا اصل را بر این می گذارند که شعاری است که بورژوازی رسالت انجام آن را دارد و هیچ ربطی به طبقه کارگر ندارد، از اینروست که آنرا در چارچوب ظرفیت بورژوازی محدود می کنند و طرح کنندگان چنین شعاری را آدمهای متوهم به بورژوازی ارزیابی می کنند. بی جهت نیست که می پرسند: "چگونه می توان از سرمایه خواست تا دولت خود را از آرایش های دینی بپالاید، منزه سازد و هر نوع دینی را راهی خانه ها گرداند؟! آیا چنین کاری ممکن است؟" تو گویی که برای طرح هر شعاری ابتدا باید دید که در ظرفیت سرمایه است یا نه؟

بیاد بیاورید که اکثریتی ها و توده ای ها نیز از چنین منطقی پیروی می کردند. آنها طرح هر خواستی را چه در حوزه سیاسی و چه در حوزه محیط کار و کارخانه بر این مبنا قرار می دادند که آیا در ظرفیت جمهوری اسلامی ضد امپریالیست شان است یا نه؟ حال آنکه چنین درکی هیچ ربطی به موضع کمونیستی و کارگری نداشت. کمونیستها طرح هر شعاری را در ارتباط با منافع طبقه کارگر می بینند. و خوب آگاهند که بورژوازی هیچ گاه داوطلبانه چیزی را نخواهد پذیرفت. بورژوازی بنا به ماهیت خود نمی تواند چنین کاری را انجام دهد. بنا بر این هر عقب نشینی از طرف او قطعاً در ارتباط با توازن نیروها در میدان مبارزه طبقاتی قابل توضیح است. عقب نشینی های او از روی اجبار است، راه دیگری ندارد. چنانکه کمونیستها بارها تجربه کرده اند وقتی که شرایط مجدداً به نفع سرمایه به هم می خورد، تمام دستاوردهای داده شده یکی یکی پس گرفته می شود.

این رفقا چنین وصله ای را به طرفداران شعار جدائی دین از دولت می چسبانند که آنها فکر می کنند که مشکل کارگران دولت دینی است و اگر دولت دینی از سر راه کارگران برداشته شود همه مشکلات کارگری حل خواهد شد؟! از اینرو می گویند مشکل کارگران دولت دینی نیست بلکه نفس وجود دولت بالای سر جامعه است. حال آنکه طرفداران شعار جدائی دین از دولت به بودن هم دین و هم دولت رسمت می بخشند و خواهان آن هستند که هم دین باشد و هم دولت. از اینروست که چنین نتیجه می گیرند و می گویند: "نمی شود به دولت سرمایه گفت سلطه ات بر قرار باد و دین را از خودت جدا کن. یا آنکه برای آن شرط و شروطها گذاشت."

این رفقا چنین فکر می کنند که هر آن کس که طرفدار طرح این شعار باشد، نمی تواند مخالف سلطه سرمایه و دین باشد. برای اطلاع رفقا در اینجا با صراحت تمام اعلام می کنیم که هیچ کمونیست و کارگر آگاهی چنین فکر نمی کند که با متحقق شدن چنین خواستی مشکل کارگران حل خواهد شد. همانطور که با افزایش دست مزد و یا ایجاد تشکل های کارگری و یا غیره، تحت حاکمیت سرمایه به این نتیجه نمی رسیم که مشکل کارگران حل شده است. بلکه همه اینها در مهیا کردن شرایط برای کسب قدرت سیاسی است. هر قدمی که کارگران برای تحقق خواسته های شان بر می دارند قدمی به پیش است. برای جنگیدن با دولت سرمایه نباید شیپور را از سر گشادش زد و از ایستگاه های بین راه جهش کرد، چنین کاری کار انارشیهست است. کمونیستها و طبقه کارگر برای در هم شکستن دولت سرمایه (نه هر دولتی) از واقعیات مبارزه طبقاتی گذر می کنند. زیرا که هر راه دیگری را سرابی پیش نمی دانند.

شما می گوئید دولت سرمایه داری دیگر ضد مذهب نیست!!؟ ولی دولت کارگری تان ضد مذهب است و تعریفی که نیز از دولت به اصطلاح کارگری تان می دهید همان تشکل های سراسری کارگری است که در شکل شورا و یا ... وجود می آید. که به قول خودتان نمی تواند بر علیه مذهب نباشد. و طرفداران شعار جدائی دین از دولت این مهم را در نظر نمی گیرند و از دولت کارگری آته ایست می خواهند که یک دولت شیعی، بابی و در یک کلام مذهبی نباشد و جدائی دین از دولت را عملی سازد. شما بر اساس همین نگرش به طرفداران جدائی دین از دولت حمله می کنید و می گوئید: "راستش این حرف ها با هر فرمولبندی و در هر نوع بسته بندی که ابراز گردد نه فقط دنیای تناقض بافی است که بسیار هول آفرین و موحش هم می باشد. این تئوری بافی ها قبل از هر چیز بانگ می زند که این افراد یا محافل، چه روایت وحشتناکی از چیزی به نام "دولت کارگری" دارند. دولتی که به هر چه شباهت داشته باشد به سازمان شورائی دخالت سراسری احاد طبقه کارگر برای برنامه ریزی کار و تولید و زندگی اجتماعی هیچ شباهتی ندارد. آنها می پرسند، آیا به راستی هیچ چیز مسخره تر و متناقض تر و هذیان گونه تر از این می توان سراغ گرفت که چنان سازمان سراسری شورائی ضد کار مزدی مرکز دخالت سراسری آگاه و نافذ و آزاد و برابر احاد کارگران را دولتی فکر کنیم که باید تعهد بسپارد تا به شعار جدائی دین از دولت متعهد باشد!!"

بازی کردن با کلمات می تواند برای نویسنده هیجان کاذب ایجاد کند . اما رفقا متاسفانه هنوز شما از قافله خیلی دورید . شمای کجای کارید . کلماتی را که به هم ردیف می کنید و دولت کارگری تان را ضد مذهب اعلام می دارید . از این روچنین فکر می کنید که جدائی دین از دولت را از چنین دولتی تقاضا کردن مسخره است و نشان از آن دارد که طرح کنندگان این شعار چه درک وحشتناکی از دولت کارگری دارند !! باید از شما پرسید مگر دولت کارگری تان بر مبنای آته ایستی سازمان دهی می شود که تمام شرکت کنندگان در آن را ضد مذهب می بینید ؟ مگر همه کارگران شرکت کننده در تشکل های کارگری آته ایست هستند که چنین حکمی صادر می کنید ؟ مگر می شود از طریق ایدئولوژیک کردن تشکل های سراسری (دولت کارگری) به جنگ با دولت ایدئولوژیک رفت ؟ مگر آنکه چنین فکر کنید که ایدئولوژی شما با دیگران فرق دارد و از جنس دیگری است . شما از هم اکنون خودتان را برای سرکوب و قلع و قمع جنبش کارگری آماده کرده اید و البته با این تفاوت که این بار از موضع ضد مذهب وارد کار و زار می شوید . این رویکرد در دوره استالین به آزمایش گذاشته شد و نتایجش را در عروج مجدد مذهب مشاهده کردیم .

اما کمونیستها و طبقه کارگر طور دیگری می اندیشند ، آنها دولت کارگری را دولتی ضد مذهب و یا مذهبی نمی بینند . آنها چنین نمی اندیشند که در دولت کارگری تنها آته ایست ها هستند که حضوردارند و برای کارگران مذهبی جای نیست . آنها دولت کارگری را دولت طبقه می بینند که به صورت سازمان یافته برای درهم شکستن سرمایه به پیش می تازد . و از چنین دولتی نیزانتظار دارند که به معنای واقعی اصل جدائی دین از دولت را عملی سازد و به دین به عنوان یک امر خصوصی احترام بگذارد . و این بر خلاف نظر به ظاهر چپ شما هیچ تناقضی با ماهیت دولت کارگری و ضد سرمایه داری آن ندارد . اما اگر دولت کارگری را یک دولت ضد مذهب بدانیم و چنین فکر کنیم که تمام کارگران شرکت کننده در تشکل های سراسری ضد مذهب هستند ، طبیعی است که چنین نتیجه می گیریم که " هیچ چیز مسخره تر و متناقض تر و هذیان گونه تر از طرح این موضوع که دولت کارگری باید شعار جدائی دین از دولت را عملی کند نیست ."

می گوئید طبقه کارگر برای استقرار یک دولت سکولار و دموکراتیک سرمایه داری مبارزه نمی کند . طرح این شعار مبارزات کارگری را برای یک دولت سکولار سرمایه داری محدود می سازد . می گوئید طرح کنندگان این شعارخواهان اصلاح دولت سرمایه داری هستند و به رفر میسم راست و یا چپ سقوط می کنند . می گوئید جنبش کارگری خواستار رفتن یک دولت و آمدن دولت دیگر نیست ، جنبش طبقه کارگر علیه هر گونه دولت بالای سر کارگران است و جنبش ضد سرمایه داری طبقه کارگر دنبال جایگزینی دولت دینی با دولت غیر دینی نیست و در کاروزار محو هر نوع دولت است .

اینکه طبقه کارگر برای یک دولت سکولار و دموکراتیک سرمایه داری مبارزه نمی کند ، اینکه طبقه کارگر خواهان اصلاح دولت سرمایه نیست ، اینکه طبقه کارگر خواهان الغاء هر نوع دولت بورژوازی است ، برای هر کمونیستی که به منافع طبقه کار پشت نکرده ، بایدروشن باشد . اما این قضیه چه ربطی به شعار جدائی دین از دولت دارد . چرا این رفقا چنین فکر می کنید که هر کس شعار جدائی دین از دولت را سر دهد خواهان اصلاح دولت سرمایه داری است ؟ چرا چنین نتیجه می گیرید که اگر کسی این شعار را طرح کند به موضع رفرمیستی سقوط خواهد کرد ؟ اگر این رفقا در حرفهای که می زنند پیگیر باشند باید تمام رهبران بزرگ و گرایشات جنبش کارگری دردیست ساله اخیر(از مارکس گرفته تا لنین و روزالوکزامبورگ و همچنین تما م گرایشات متعدد جنبش چپ ما که بدون استثناء چنین خواستی در برنامه سیاسی شان آمده است) را جزء دار و دسته های بورژوازی وضد انقلاب و رفرمیسم بدانند . چرا که همگی شان از شعار جدائی دین از دولت بطور قاطعانه ای دفاع نمودند . و اگر این عده از رفقا کمی وقت بگذارند و به بعضی از برنامه های سیاسی نوشته شده از سوی رهبران بزرگ جنبش کارگری نگاهی بیندازند خواهند دید که طرح کنندگان این شعار دلایل شان چه بوده و از چه دیدگاهی با این موضوع برخورد می کردند و با او هام و مترسک های خیالی مبارزه نکنند .

و سر آخر می گوئید که " دین نمی تواند از سیاست جدا باشد . بورژوازی از دین به عنوان وسیله ای برای خام کردن کارگران استفاده می کند و از اینرو نمی خواهد از این وسیله کارساز دست بردارد . بر اساس این منطق نمی توان از بورژوازی خواست که حکومت کن ولی دین را از سیاست جدا کن . اگر قرار است که سلاح دین از سرمایه گرفته شود باید سرمایه داری را نابود کرد . و جز این راه دیگری نیست ."

اولاً نمی توان دین را از سیاست جدا کرد . و کسی هم چنین قصدی ندارد . چرا که تا زمانی دین وجود دارد در سیاست نیز دخالت خواهد کرد و این موضوع یک چیز ارادی نیست که بتوان با شعار و فتوا مانع آن شد . ما پنهان نمی کنیم که ضد مذهب هستیم ولی از آن طرف پرچم مبارزه دولت با اعتقادات مذهبی مردم را نیز با لا نمی کشیم تا به خیال خود مردم را لامذهب گردانیم . اعتقادات مذهبی مردم را نمی توان به سادگی از بین برد . ثانیاً حتی پس از سرنگونی بورژوازی نیز نمی توان دین را از سیاست جدا کرد . تجربه کمون در این مورد نیز می تواند آموزنده باشد . کموناردها پس از سرنگونی بورژوازی در پاریس دوفرشان چنین قصدی داشتند و حتی پیشنهاد کردند که جلوی فعالیت هر میتنگ مذهبی و هر تشکیلات مذهبی را با تصویب قوانینی بگیرند . در این رابطه موضع گیری انگلس بسیار جالب و گویا است که در مخالفت چنین می گوید : " تنها خدمتی که امروز هنوز می توان به خدا نمود ، این است که لامذهبی را به عنوان یک بند (قانونی) اجباری اعلام کرد و قوانین مبارزه با فرهنگ کلیسائی بیسمارک را بوسیله قدغن نمودن مذهب بطور کلی پشت سر گذاشت . " ثالثاً تنها با ایجاد جامعه ای که در آن تمام نیازهای انسانی بر طرف گردد و شرایط برای پیشرفت علم مهیا شود می توان امیدوار بود که بقول انگلس یکی پس از دیگری و سنگر به سنگرمذهب را به توسط دانش عقب راند تا زمانی که در پایان تمامی قلمروهای طبیعت توسط علم فتح گردد و جایی برای خالق باقی نماند . (۸)

باتوجه به آن چه گفته شد می توان نتیجه گرفت که خواست جدائی دین از دولت خواست طبقه کارگر است و طبقه کارگر نمیتواند نسبت به آن بی تفاوت باشد و آن را طرح نکند .

۶ شهریور ۱۳۸۹

۱-ازمقاله مانیفست کارل مارکس /ترجمه حسن مرتضوی / از کتاب مانیفست پس از ۱۵۰سال/ص ۲۸۶

۲-از کتاب نظریه انقلاب کارل مارکس نوشته هال درپیر/ ترجمه حسن شمس آوری /ص

۳-از مصوبات کمون در تاریخ ۲ آوریل ۱۸۷۱ ترجمه از شهزاد سرمدی / ۲ آوریل ۲۰۱۰ /پاریس

۴-از مقاله سوسیالیسم و مذهب / سوم دسامبر ۱۹۰۵/ص ۱۴/ ترجمه از گروه هواداران سازمان چریکهای فدائی خلق

۵- از مقاله لنین درباره مذهب /از سایت کارگری سوسیالیست ./ص ۱ / باز نویسی یاشار آذری

۶- از همانجا

۷-از جلد ۱۸ مجموع آثار / ترجمه م. سجودی

۸- نقل به معنی از دیالتیک طبیعت نوشته انگلس